

تبیین آسیب اجتماعی خشونت از منظر جامعه شناسی

A.shahvandi@pnu.ac.ir

علیرضا شهوندی عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

چکیده

آسیب شناسی اجتماعی به مطالعه بی نظمی ها و نابسامانی های اجتماعی و اعمال و رفتاری می پردازد که در اجتماع غیر طبیعی تلقی می گردد و نیز شرایطی را مورد بررسی قرار می دهد که اصول و هنجارهای ارزشمند جامعه مورد بی توجهی و یا تخطی قرار می گیرد و اهداف متعالی زندگی فردی و اجتماعی انسان تحقق نمی یابد. هدف این پژوهش شناخت عوامل اجتماعی موثر در پدیده خشونت و آسیب های ناشی از آن بوده و برای محقق شدن امر پژوهش از روش توصیفی با اتکا به داده های آرشیوی و کتابخانه ای نظیر کتب و مقالات و پایان نامه ها استفاده شده است. این پژوهش باهدف تحلیل جامعه شناختی خشونت علیه زنان و مطالعه عوامل اثرگذار بر آن صورت گرفته است. چارچوب نظری از رهیافت ترکیبی در حوزه خشونت خانگی، از نظریه هایی چون ، یادگیری اجتماعی، جامعه پذیری جنسیت، نظریات فمینیستی و حوزه امنیت از دیدگاه گیدنز (امنیت وجودی) استفاده شده است.

واژگان کلیدی : آسیب شناسی، خشونت خانگی . زنان . احساس امنیت . پدرسالاری

مقدمه:

بحث زنان در معرض بیشترین خشونت علیه زنان بحثی است متعلق به تمام جوامع بشری که از دیرباز مورد توجه جامعه شناسان، روان شناسان و مددکاران، جامعه شناسان و فعالان حوزه اجتماعی بوده است. زنانی که اگرچه بار کلمه تعرض را باخود حمل می کنند اما در واقع قربانیان سیستم های سرمایه داری و جوامع مرد سالارند.

همانطور که می دانیم یک پدیده و آسیب اجتماعی را نمی توان قائم به فرد نمود و می بایست سعی نماییم علت ها و معلول ها را در کنار یکدیگر بررسی نماییم. پدیده خشونت علیه زنان حاصل چندین علت در جامعه می باشد.

سازمان ها و کشورهای جهان می کوشند با برنامه های گوناگون با خشونت علیه زنان مبارزه کنند .

خانواده پایه اساسی و سلول سازنده اجتماع است، نهادی است که به اعضاء خود احساس امنیت و آرامش می بخشد. در واقع هر خانواده را باید، خشت بنای جامعه، مبداء بروز عواطف انسانی و کانون صمیمانه ترین روابط میان افراد به حساب آورد.

خانه غالباً به عنوان پناهگاه امنیت و خوشبختی تصور می شود اما خشونت خانوادگی بخشی از تجربه بسیاری از زنان است. از دیدگاههای گوناگون پدیده رفتار خشن یکی از اعضاء به صورتهای متفاوت نامگذاری می شود. بطور معمول از خشونت خانوادگی (Family violence) یا خشونت زناشویی (Marital violence) نام برده می شود. در این مقاله ابعاد همسرآزاری یا زن آزاری و به عبارت بهتر خشونت شوهران علیه همسرانشان مدنظر قرار گرفته است.

خانواده در حوزه مطالعه و تحقیق ، یک واقعیت چند بعدی شناخته می شود به طوری که از ابعاد مختلف ، موضوعات آن قابل بررسی هستند . یکی از پدیده های خانوادگی که امروزه مورد توجه محققان ، جامعه شناسان و روان شناسان قرار گرفته است اعمال خشونت در خانواده و یا به اصطلاح معمول خشونت مردان علیه زنان در خانواده است .

آسیب شناسی یا پاتولوژی (Pathologie) از جمله اصطلاحات زیست شناسی و پزشکی می باشد که در جامعه شناسی بکار گرفته شده است. این اصطلاح حاصل تشبیه جامعه به یک کالبد زیستی و بررسی موضوعات اجتماعی همانند موضوعات زیستی می باشد. آسیب شناسی اجتماعی به مطالعه بی نظمی ها و نابسامانی های اجتماعی و اعمال و رفتاری می پردازد که در اجتماع غیر طبیعی تلقی می گردد و نیز شرایطی را مورد بررسی قرار می دهد که اصول و هنجارهای ارزشمند جامعه مورد بی توجهی و یا تخطی قرار می گیرد و اهداف متعالی زندگی فردی و اجتماعی انسان تحقق نمی یابد.

اکثر جوامع کنونی با مشکلات و معضلات گوناگون اجتماعی دست به گریبانند که حیات جوامع بشری را با تهدید مواجه می کند. از دیدگاه جامعه شناسان، مسائل اجتماعی شرایط یا وضعیتی است که جامعه آنها را به منزله خطری برای راه و رسم زندگی می داند و ناگزیر درصدد رفع یا تعدیل آنها برمی آید. وقتی میان معیارها و واقعیات اجتماعی فاصله و اختلاف بوجود می آید مشکلات اجتماعی ایجاد می شود و نهایتاً اعضای جامعه نسبت به چنین وضعیتی واکنش نشان می دهند. اهمیت این واکنش بر طبق اصول جامعه شناختی، عمدتاً تحت تأثیر ساخت جامعه، نهادها و ارزشهای آن می باشد.

در یک تقسیم بندی کلی مشکلات اجتماعی دارای جنبه ذهنی و عینی می باشد. جنبه ذهنی آن در ادراکات و ارزشگذاری مردم جامعه در ردّ یا تأیید اینکه چه چیز مشکل اجتماعی می باشد، ظاهر می شود و جنبه عینی آن شرایط واقعی است که در آن مشکلات ارزیابی می شود. (مرتین، ۱۳۷۶، ص ۲۵-۳۳) خانواده، نخستین و پایدارترین نهاد اجتماعی است که هویت انسانی و جامعه پذیری فرد در آن شکل می گیرد و پذیرش ارزش ها و هنجارهای اجتماعی، انتقال الگوهای روابط و تعامل به سایر نهادهای اجتماعی را سبب شده است. بدون شک، هیچیک از آسیب های اجتماعی از تأثیر خانواده جدا نیستند. نهاد خانواده هنگامی کارکرد خود را به درستی انجام می دهد که دچار نابسامانی و آشفتگی نباشد. خشونت [violence]، سلامت و امنیت خانواده را تهدید می کند. خشونت خانگی یا خشونت علیه

زنان [violence against women] در خانواده، شایع‌ترین شکل خشونت علیه آنهاست که در آن، رفتار خشن یکی از اعضای خانواده (معمولاً مرد) نسبت به یکی دیگر از اعضای خانواده (معمولاً زن) است (Sullivan, 2009: 942 & Swan). منظور از خشونت در این مطالعه رفتاری است که به قصد و نیت آشکار و یا پنهان برای وارد کردن آسیب فیزیکی، روانی، اجتماعی به فرد دیگر صورت می‌گیرد.

سازمان ملل، خشونت را چنین تعریف کرده است: هر نوع عمل خشونت‌آمیزی است که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جنسی یا روانی زنان بیانجامد یا احتمال منجر شدن آن به این نوع آسیب‌ها و رنج‌ها وجود داشته باشد؛ مانند تهدید به این‌گونه اعمال، زورگویی یا محروم‌سازی خودسرانه از آزادی، خواه در حضور عموم یا در زندگی خصوصی روی دهد (قطعه‌نامه ۴۸/۱۰۴ مجمع عمومی ۲۰ دسامبر ۱۹۹۳).

خشونت علیه زنان پدیده‌ای است که زن به دلیل جنسیت خود، جنس مخالف (مرد) به او اعمال زور و حق وی را ضایع می‌کند. چنانچه خشونت در چارچوب خانواده و بین زن و شوهر باشد، خشونت خانگی تعبیر می‌شود و به هر نوع عمل یا احتمال رفتاری که به آسیب جسمی، جنسی، روانی یا محرومیت و عذاب منجر شود، خشونت علیه زنان گفته می‌شود (نهادندی، ۱۳۸۶: ۱۲۶). اما خشونت مردان علیه زنان ابعاد متعددی را شامل می‌شود که در این راستا می‌توان به خشونت فیزیکی (یعنی آسیب رساندن به اعضای بدن با کتک، ضرب و جرح با استفاده از دست یا ابزار دیگر)، خشونت روانی (تهدید، تحقیر، سرزنش کلامی، فحاشی)، خشونت اجتماعی (کنترل رفتارهای زن، در انزوای اجتماعی قرار دادن، ممنوعیت ارتباط با دیگران اشاره نمود).

وجود رفتار خشونت‌آمیز بین افراد علاقمند به یکدیگر، طبق باور عمومی (ادراکات عامه) و روابط شکل گرفته برپایه محبت و صمیمیت، اهمیت خشونت علیه زنان را مشخص می‌کند. خشونت در الگوهای خانوادگی به جامعه و تداوم الگوها و رفتارهای خشن در مناسبات اجتماعی سرایت می‌یابد. بچه‌هایی که مادران آنها از طرف پدر آزار فیزیکی شده‌اند، در معرض خطر بیشتری برای انتقال رفتارهای خشونت‌آمیز به نسل بعدی قرار دارند (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۱۹۹۶: ۵۲۷). شوهرانی که اقدام به کتک‌زدن زنان خود می‌کنند، در خانواده پدری شاهد کتک‌خوردن مادران از پدرانشان بوده‌اند (روی، ۱۳۷۷: ۲۱۴). زن‌آزاری در طول نسل منتقل می‌شود و نسل حاضر و نسل بعد را تهدید می‌کند (ناز پرور، ۱۳۷۶: ۶۹). سابقه زد و خورد در والدین (شاهد خشونت والدین در خانواده مبدأبودن)، بیشتر از مسائل محیطی در مسئله زن‌آزاری مؤثر است (کلامی، ۱۳۷۸: ۷۵).

امنیت نیز از نیازها و انگیزه‌های اساسی انسان است؛ به‌طوری‌که با زوال آن، آرامش خاطر انسان از بین می‌رود و تشویش، اضطراب و ناآرامی جای آن را می‌گیرد و مرتفع شدن بسیاری از نیازهای آدمی در گرو تأمین امنیت است؛ چنانکه آبراهام مازلو [Abraham Maslow] نیز در سلسله‌مراتب نیازها، احساس امنیت را بلافاصله پس از ارضای نیازهای اولیه قرار می‌دهد.

امنیت، پدیده‌ای چندبعدی است؛ اما خشونت خانگی واقعیت تلخی است که اغلب زنان آن را تجربه کرده‌اند و این امر همواره در طول تاریخ وجود داشته و سبب کاهش احساس امنیت زنان شده است. امروزه زنان در این زمینه، حمایت‌های قانونی بیشتری دارند؛ اما هنوز خشونت خانگی بسیار رایج است؛ زیرا با وجود بهبود در وضعیت قانونی، توسل به قانون برای زنان (که دچار خشونت خانگی می‌شوند) بسیار دشوار است و در بیشتر موارد، پلیس مداخله نکردن را ترجیح می‌دهد و به آرام کردن مشاجره اکتفا می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۱: ۲۱۸).

درواقع، امنیت یعنی رفع خطر و رفع خطر یعنی استفاده بهینه از فرصت؛ بنابراین، باید چنین نتیجه گرفت که امنیت، دو عنصر اساسی بنام تهدید و فرصت دارد و برقراری امنیت منوط به رهایی نسبی از تهدید و بهره‌گیری بهینه از فرصت‌هاست (خلیلی، ۱۳۸۱: ۴۲۸). براین اساس، امنیت خانواده به‌خصوص زنان عبارت است از حفظ حریم زندگی خانوادگی از خطرات و تهدیدات و ارتقای سطح زندگی خانوادگی با تدابیری که برای کسب فرصت‌های زندگی گرفته می‌شود. در اینجا خطرات و تهدیدات به کلیه مخاطراتی گفته می‌شود که در روابط گرم و عاطفی، صمیمی و محبت‌آمیز خانواده اختلال ایجاد کند و احساس نزدیکی و همدلی میان آنان را از بین می‌برد (چلبی، ۱۳۷۵: ۷۰). درواقع، حراست و نگهداری از احساس «مایی» خانواده، ریشه در حفظ روابط گرم، عاطفی و صمیمانه بین افراد دارد (ساروخانی، ۱۳۸۵: ۸۸).

همچنین در این تحقیق احساس امنیت زنان عبارت است از میزان آرامش خاطر ذهنی و روانی زنان درباره اینکه در زندگی روزمره خود چقدر در برابر خطرات احتمالی و خشونت علیه آنها در خانواده مصونیت دارند. کوینگتون [Covington] و تیلور [Taylor]، احساس امنیت را واکنش عاطفی به جرائم خشونت‌بار احتمالی و آسیب‌های فیزیکی در نظر می‌گیرند (طاهری و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۳). باتوجه به

روند رشد خشونت در خانواده و تسری آن به تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی، نقش محوری زنان در کلیه ابعاد زندگی و اینکه پزشکان قانونی همه‌روزه با تعداد زیادی از زنان مصدوم‌شده و حتی در مواردی با اجساد آنان در تالار تشریح پزشکی قانونی روبه‌رو می‌شوند، بررسی این پدیده و علل آن به‌نظر اجتناب‌ناپذیر می‌رسد. تأثیر خشونت، تنها به فرد قربانی محدود نمی‌شود و بر افراد دیگر، سازمان‌ها، نهادها و درنهایت کل جامعه تأثیر می‌گذارد. تأثیر اعمال خشونت‌آمیز بر یک فرد به‌طور «شعاعی» [radial] در جامعه پخش می‌شود و افراد دیگر را نیز دربرمی‌گیرد و پدیده‌ای با نام «گردش خشونت» [roll violence] به وجود می‌آورد که خشونت را در جامعه، پایدار و همیشگی می‌کند. ویژگی بسیار مهمی که در اثر اعمال خشونت به چشم می‌خورد پدیده جاودانی شدن خشونت است. پدیده خشونت و پرخاشگری، منحصر به طبقه یا قشر خاصی نیست؛ بلکه در همه طبقات، قشرها و پایگاه‌های اجتماعی دیده می‌شود (نوابی‌نژاد، ۱۳۹۴).

واکنش افراد به خشونت به طور عمده شامل پذیرش نگرش‌های حمایت‌کننده از تجاوز بوده است. زیرا نگرش‌ها و واکنش‌های افراد، تنش بزرگی در گزارش کردن خشونت و تجاوز ایجاد می‌کند و در نوع واکنش قربانیان در مقابل تجربه‌های خشونت نیز مؤثر است (Sheldon & Parent, 2002: 15).

در جمع‌بندی کلی، خشونت خانوادگی، در محیط خلوت و خصوصی خانواده رخ می‌دهد و عموماً بین افرادی است که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی به هم پیوند خورده‌اند. این خشونت‌ها را بیشتر، مردان نسبت به زنان روا داشته‌اند (آقابیلگویی و آقاخانی، ۱۳۷۹: ۷۷-۷۸) و به انواع مختلفی از جمله خشونت فیزیکی، جنسی، عاطفی، کلامی، مالی، روانی و اجتماعی طبقه‌بندی می‌شوند.

باورهای مردسالار حاکم بر جامعه، این خشونت‌ها را از طبیعت مرد می‌داند و سعی در توجیه آن دارد و گاهی رنگ و سیاق اخلاقی و ناموسی به آن می‌دهد. این باورها، چنان در ذهن مرد و زن ایرانی از کودکی ریشه دوانده که اگر زن یا دختری در مقابل این خشونت‌ها مقاومت کند با برچسب‌ها، انگ‌ها و احکامی سخت‌تر روبه‌رو خواهد شد که اطرافیان و هم‌جنسان خود به او می‌دهند. نگرش‌های فرهنگی خانواده‌های ایرانی براساس تحمل و تبعیت زنان و فرزندان از درخواست‌های شوهر - پدر شکل گرفته است و خشونت‌های روزمره و محدود، بعنوان تربیت در نظر گرفته می‌شوند؛ درنتیجه، بسیاری اوقات، فرد تحت خشونت، درکی از ستم وارد بر خود ندارد؛ اما عجیب آنکه زنان این موضوع را بیشتر از مردان توجیه می‌کنند (Krause, 2015 & Kathleen). این درحالی است که بسیاری بر نقش انکارناپذیر زنان، مدیران داخلی خانواده، تأکید دارند. بی‌تردید زن ایرانی نسبت به زنان جوامع دیگر، از جایگاه واقعی خود فرسنگ‌ها به دور است. نابرابری تاریخی مندرج در فرهنگ که ریشه در باورهای ما دارد، با تغییراتی ازقبیل انقلاب ایران، مدرنیته (البته مدرنیته و جهانی‌سازی، خود به‌نوعی به ایجاد و ابداع خشونت‌های مدرن علیه زنان و دختران منجر شده است)، جنبش‌های فمینیستی و ورود به جامعه جهانی، شکاف‌هایی خورده است؛ اما همچنان پابرجاست (ارجمند و دشتی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۵)؛ بنابراین، با عنایت به این مهم که پدیده خشونت در شهرها، روستاها و جوامع ایلی و عشیره‌ای و در مناسبات خانوادگی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی ظهور و بروز می‌یابد، بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر آن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

جوامع روستایی و ایلیاتی از نظر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بافتی تقریباً سنتی و قومیتی دارد و با وجود تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انجام‌شده در دهه‌های اخیر در کل کشور، به نظر می‌رسد هنوز نهادهای سنتی، تسلط و حاکمیت بیشتری دارند و خانواده، واحد اقتصادی مهم و دربرگیرنده رفتارهای اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی است. در چنین شرایطی عواملی همچون پدرسالاری، توجه‌نداشتن به مقام و منزلت زن، اعتقاد به نان‌آور بودن مردان، بی‌سوادی بیشتر زنان خانه‌دار (باتوجه به سرشماری سال ۱۳۹۰)؛ درصد پایین مشارکت‌های اقتصادی و اجتماعی زنان، زمینه‌های توانمندی زنان را تقویت می‌کند و احتمال دارد صمیمیت واقعی بین زوجین را کاهش دهد و با افزایش رفتارهای خشونت‌آمیز نسبت به اعضای خانواده به‌ویژه زنان همراه باشد. در پژوهش جامعه‌شناختی حاضر، خشونت علیه زنان مورد مطالعه و تبیین می‌گردد تا عوامل تشدیدکننده و یا کاهش دهنده آن، شناسایی و انواع خشونت و میزان آن در خانواده بررسی و از لحاظ تئوریک و نظری ارتباط بین میزان خشونت علیه زنان با میزان احساس امنیت آنان در محیط خانواده و رابطه میان عواملی مانند نگرش مردسالارانه (پدرسالاری)، پایگاه اقتصادی و اجتماعی، تحریک روانی و عصبی شوهر از سوی همسر و خشونت خانواده شوهر علیه زن با میزان اعمال خشونت‌های خانگی علیه زنان و بیان راهکارها و راهبردهایی برای کاهش این پدیده اجتماعی (خشونت علیه زنان) و پیشبرد و ارتقای امنیت زنان در محیط خانواده تبیین شود.

ادبیات تحقیق

پاره ای از تحقیقات و مطالعات انجام شده در زمینه خشونت خانگی (خشونت علیه زنان) را به منظور تسلط بیشتر به موضوع و اطلاع از یافته ها و دستاوردهای پژوهشگران و کاربست نتایج بدست آمده از این تحقیقات را در ادامه مورد استفاده قرار خواهیم داد.

درخشان پور و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله ای با عنوان شیوع خشونت خانگی علیه زنان در بندرعباس، خشونت خانگی و انواع آن را بررسی کرده اند. یافته ها و نتایج نشان می دهند که ۹۲٪ از زنان مورد خشونت خانگی قرار گرفته اند و شایع ترین نوع خشونت علیه این زنان خشونت روانی (۵۴٪) ارزیابی شده است و خشونت کلامی، فیزیکی و جنسی به ترتیب با مقادیر ۳۱٪، ۲۴/۸٪ و ۶/۸٪ در رتبه های بعدی قرار داشته اند. در این پژوهش دو عامل مهم اثرگذار بر خشونت خانگی، سطح تحصیلات و اعتیاد همسر در خانواده بیان شده است.

صداتی فرد و همکاران (۱۳۹۲) در مقاله ای با عنوان بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان در خانواده (با تأکید بر تأثیر نظام اقتداری در خانواده)، عوامل جامعه شناختی مؤثر بر این پدیده را بررسی کرده اند. یافته های این پژوهش نشان می دهد نگرش مردسالارانه، تجربه و مشاهده خشونت، نظام اجتماعی سنتی و نبود منابع قدرت تأثیر معناداری بر خشونت علیه زنان دارد و همچنین رابطه معناداری بین خشونت علیه زنان و گروه های سنی مختلف به دست آمده است.

محمدی و میرزایی (۱۳۹۱) در مقاله خود با عنوان بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان (مطالعه موردی شهرستان روانسر)، رابطه بین همسرآزاری (خشونت علیه زنان) و برخی عوامل مؤثر بر آن را بررسی کرده اند. یافته های این تحقیق نشان می دهند خشونت روانی و خشونت جنسی بیشترین میزان خشونت های رایج بوده است و کمترین میزان آن، خشونت اقتصادی است. همچنین نتایج گویای این واقعیت است که بین تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود و خشونت علیه زنان رابطه مستقیم و معناداری وجود داشته است.

سیاه پوش و دشتی نژاد (۱۳۸۹) مقاله ای را با عنوان بررسی عوامل اجتماعی - اقتصادی مؤثر بر خشونت علیه زنان در شهر اهواز انجام داده اند. نتایج این پژوهش نشان می دهد بین فقر معیشتی، اشتغال نداشتن، اعتیاد مردان، تعدد زوجین، نابرابری جنسیتی، نگرش مردسالارانه، بی سواد بودن مردان، پایین آمدن آستانه تحریک و تحمل در جوانان و خشونت خانوادگی علیه زنان رابطه معناداری وجود دارد.

علیوردی نیا و همکاران (۱۳۸۹) در مقاله ای با عنوان تبیین نگرش دانشجویان دختر نسبت به خشونت علیه زنان، آزمون تجربی دیدگاه های یادگیری اجتماعی، نگرش دانشجویان نسبت به خشونت بر ضد زنان را بررسی کرده اند. نتایج گواه این امر است که تمامی فرضیه های تحقیق تأیید شده اند و از بین ۵ متغیر مستقل موجود، تجربه خشونت (۰/۴۷) قوی ترین و مهم ترین پیش بینی کننده (مستقیم) نگرش نسبت به خشونت علیه زنان است. پس از آن به ترتیب متغیرهای جامعه پذیری (۰/۲۳)، مشاهده خشونت (۰/۲۲)، الگوی پاداش و تنبیه (۰/۱۴) و تقلید از والد هم جنس (۰/۱۱) بیشترین تأثیر را بر نگرش نسبت به خشونت علیه زنان داشته است.

کریستین واندراند و همکاران [Vanderende et al](#) [۲۰۱۵] در مقاله ای با عنوان وضعیت اقتصادی جامعه و خشونت علیه زنان در بنگلادش، روابط سطوح خانگی و اجتماعی بین درآمد و خشونت علیه زنان را بررسی کرده اند؛ تحلیل آنها از داده های به دست آمده از مصاحبه با زنان - بخشی از مطالعات سازمان بهداشت جهانی درباره بهداشت زنان و خشونت خانگی - نشان داد میزان درآمد خانواده، رابطه ای منفی با خطر تجربه خشونت علیه زنان دارد. سکونت در خانواده کم درآمد و زندگی در جامعه ای با درآمد کم، رابطه ای با خطر تجربه خشونت علیه زنان ندارد. این نتایج از سطح خانگی در رابطه بین درآمد و خشونت علیه زنان در بنگلادش حمایت می کند و از سطح اجتماعی آن حمایت نمی کند.

کراوس و همکاران [Krause et al](#) [۲۰۱۵] در مقاله ای با عنوان چرا زنان اغلب خشونت علیه زنان متأهل را بیشتر از مردان توجیه می کنند؟ اعلام می دارند که خشونت علیه زنان، سلامتی زن و فرزندانش را به خطر می اندازد. آنها میزان یافتن دلیل موجه برای کتک زدن زنان در هر دو جنس را مقایسه و ارزیابی کرده اند که آیا تفاوت های تجربه کودکی و منابع و محدودیت های بزرگسالی این تفاوت ها را توجیه می کنند یا نه؟ ۵۲۲ مرد و ۵۳۳ زن متأهل در ویتنام بررسی شدند. در همه وضعیت ها، زنان نسبت به مردان دلیل بهتری برای کتک زدن زن یافته بودند. بین مردان، در معرض خشونت قرار گرفتن در بزرگسالی با توجیه کتک زدن زن رابطه معناداری وجود داشت؛ اما در زنان بین این دو رابطه منفی وجود داشت.

هان سونگ و همکاران [Song et al](#) [۲۰۱۵] نیز در مقاله ای با عنوان عوامل مؤثر در خشونت علیه زنان متأهل در نپال، عوامل اجتماعی مؤثر در خشونت علیه زنان را بررسی کرده اند. نتایج این تحقیق نشان داد ۲۸/۳۱٪ از جمعیت در سال گذشته، خشونت را تجربه کرده بودند. بی سواد بودن، وضعیت پایین اقتصادی، سابقه خشونت در خانواده و نبود استقلال در تصمیم گیری با خشونت رابطه معناداری را نشان داد. با در نظر گرفتن سابقه خانوادگی معلوم شد که سطح سواد شوهر و تعداد فرزندان از عوامل مؤثر در بروز خشونت هستند. در سطح اجتماعی، زنانی که بیشتر در معرض خشونت قرار می گرفتند زنان منطقه ترای و همچنین زنان متعلق به گروه های

نژادی و کاستی بودند. این یافته‌ها نیاز به اعمال سیاست بافت خاص و ایجاد برنامه‌های مداخله‌گری برای کم کردن خشونت علیه زنان در نیال را پیشنهاد می‌کرد.

کلمندی [Kelmendi] (۲۰۱۵) در مقاله‌ای با عنوان خشونت خانگی علیه زنان در کوزوو، معتقد است تحقیقات درباره خشونت‌های مبتنی بر جنس، خشونت‌های خانگی از جانب مردان، موضوع جدی و مربوط به حقوق بشر است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد فقر فرهنگ، پدرسالاری و نقشه‌های جنسیتی که بسیار محدود توصیف شده‌اند و نبود برنامه‌هایی برای سامان بخشی به زنان، آنها را در حالت انفعال و در معرض خشونت قرار داده است.

جایوب کیم و همکاران [Kim] (۲۰۰۹) در مقاله‌ای با عنوان وقوع خشونت خانوادگی و اثرات آن بر روی سلامت روانی و اجتماعی زنان در کره جنوبی، نقش خشونت علیه زنان بر سلامت روانی و اجتماعی آنها را بررسی کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد میزان وقوع خشونت‌های روانی، فیزیکی، جنسی از جانب شوهر در بین زنان کره جنوبی به ترتیب ۲۶/۴٪، ۲۹/۵٪، ۳/۷٪ است. همچنین رابطه معناداری بین مشاهده و تجربه خشونت در خانواده پدری با خشونت علیه زنان به دست آمده است. نتایج نشان می‌دهد زنانی که شوهرانشان با آنها رفتار خشونت‌آمیز دارند، نسبت به زنانی که چنین تجربه‌ای را نداشته‌اند افسردگی، اختلال عملکردهای اجتماعی و عزت نفس پایین‌تری داشته‌اند.

باتوجه به تحقیقات انجام شده داخلی و خارجی و مقایسه آنها، در بیشتر مطالعات داخلی، خشونت علیه زنان و برخی عوامل مؤثر بر آن بررسی شده است. در این تحقیق سعی بر این است که از منظر جامعه‌شناختی خشونت علیه زنان و مطالعه عوامل اثرگذار بر آن و تأثیر خشونت و انواع آن بر احساس امنیت زنان در محیط خانواده تبیین گردد و احساس امنیت براساس سه بعد از امنیت (جانی، مالی، هویتی) و به صورت ذهنی، تئوریک و انتزاعی بیان شود.

مبانی نظری

طبق تعریف سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳، خشونت علیه زنان عبارت است از هرگونه رفتار خشن وابسته به جنسیت که آسیب یا با احتمال آسیب جسمی، جنسی یا روانی مضر و همراه با رنج زنان را موجب شود. خشونت‌های خانوادگی (خشونت علیه زنان) به انواع زیر طبقه‌بندی می‌شود: ۱- خشونت جنسی [sexual violence]: این خشونت ممکن است در حیطه زندگی خصوصی، زناشویی و خانوادگی اتفاق بیفتد و به صورت الزام به تمکین از شوهر یا رابطه محارم با یکدیگر در حلقه خویشاوندی علیه زن اعمال شود (مهرانگیز کار، ۱۳۸۱: ۳۴۶)؛ ۲- خشونت جسمی (فیزیکی): درواقع نوعی اقدام فیزیکی برای آسیب رساندن، ترساندن یا کنترل کردن همسر (اعزازی، ۱۳۸۳: ۸۱۳)؛ ۳- خشونت روانی [psychological abuse]: رفتار خشونت‌آمیزی که شرافت، آبرو و اعتمادبه نفس زن را خدشه دار می‌کند؛ ۴- خشونت مالی [financial brutality]: در بسیاری از نقاط جهان، زنان به نیروی کار بی‌جیره و مزد و مواجب هستند و چنانچه مردان خانواده نخواهند از خود سخاوتی نشان دهند، ادامه زندگی زنان به مخاطره می‌افتد (اعزازی، ۱۳۸۳: ۲۰۹)؛ ۵- خشونت اجتماعی [societal violence]: ممنوعیت ملاقات با دوستان و خویشاوندان؛ ۶- خشونت عاطفی: کوتاهی در برآوردن نیازهای فیزیولوژیک (آقایبگلوبی و آقاخانی، ۱۳۷۹: ۸۱)؛ ۷- خشونت کلامی: رفتار خشنی که مرد در گفتار خود نسبت به زن آشکار می‌کند. خشونت مردان علیه زنان در خانواده‌ها به میزان زیادی متأثر از عوامل روانی اجتماعی است و در تبیین آن نظریه‌های مختلفی چون نظریه کارکرد گرایی، نظریه‌های ساختار اجتماعی (تنش، تضاد)، نظریه فمینیستی، نظریه منابع، نظر سیستمی، نظریه زیست محیطی و نظریه ناکامی، پرخاشگری وجود دارند

کارکرد گرایان در تبیین خشونت خانوادگی معتقدند که خانواده گروهی است که وجود علایق متفاوت در این گروه ناهمگون، سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می‌شود. این تضادها، ویژگی‌ها و کارکردهای مناسب خانوادگی را از بین می‌برد و در نتیجه، باید آنها را از راه برداشت رفع تضادهای خانوادگی با استفاده از وسایل قدرت و در مواردی، از راه خشونت امکان پذیر می‌گردد.

نظریه‌های مختلفی در سطح خرد، میانه و کلان وجود دارند که درصدد تشریح خشونت خانوادگی، به‌خصوص خشونت نسبت به زنان برمی‌آیند. نظریه‌های سطح میانه که عموماً از چشم‌انداز روان‌شناسی اجتماعی به پدیده خشونت علیه زنان نگاه می‌کند، تعامل افراد با محیط اجتماعی را منبع خشونت می‌داند. بخش عمده‌ای از پژوهش‌های مرتبط با حوزه خشونت خانگی در نگرش روان‌شناسی اجتماعی برپایه فرضیه‌هایی است که از یادگیری اجتماعی یا انتقال میان نسلی خشونت دفاع می‌کند.

در نظریه سیستمی، خانواده نظامی (سیستمی) در نظر گرفته می شود که دارای مزایای بسته یا باز یا قابل نفوذ با محیط اطراف خود است. این مبادله، به صورت باز خورد منفی یا مثبت صورت می گیرد و اهداف نهفته در نظام، برخورد تأثیر دارند. مثلاً ممکن است خشونت در جهت دستیابی به هدف یا بقای نظام وسیله موثری باشد. خشونت، از طریق راه و روشی که نظام درونی و بیرونی خانواده به آن واکنش نشان می دهد، تحت تأثیر قرار می گیرد.

پیروان نظریه زیست محیطی معتقدند اگر خانواده نتواند با محیط بیرونی ارتباط برقرار کند، امکان بروز خشونت (به ویژه علیه کودکان)، به وجود می آید. بنابراین زمانی که رابطه متقابلی بین والدین - کودک، خانواده و محیط وجود نداشته باشد، خشونت امکان بروز پیدا می کند.

در نظریه زیست محیطی، آن چه در ایجاد خشونت مهم می باشد این است که تفسیرهای اجتماعی این عمل را مقبول نشان می دهند و شبکه اجتماعی که خانواده در آن به سر می برد نیز تعیین کننده میزان بروز خشونت است.

نظریه یادگیری اجتماعی [social learning theory] مرهون تحقیقات آلبرت باندورا [Bndura] (۱۹۷۷) است (حضور، ۱۳۸۵: ۸۲). براساس این نظریه، نه انگیزه های فطری معطوف به خشونت و نه سائق های تحریک شده ناشی از ناکامی ریشه پرخاشگری انسان است؛ بلکه انسان ها به دلایل زیر به همدیگر پرخاش می کنند: ۱- از تجربیات گذشته، واکنش های پرخاشگری را یاد گرفته اند؛ ۲- برای انجام اعمال پرخاشگرانه انتظار پاداش گوناگون داشته اند یا به دست می آورند؛ ۳- شرایط اجتماعی خاصی آنها را به سمت پرخاشگری سوق می دهد (باندورا، ۱۳۷۲). نظریه یادگیری اجتماعی بیان می کند فراگیری رفتار با مشاهده و یا تجربه مستقیم رفتار به دست می آید و انتخاب الگوی یادگیری به عواملی مانند سن، جنس، موقعیت و جنبه های دیگر مشترک بستگی دارد (کاپلان، ۱۳۷۹: ۲۷۷). در این نظریه، باندورا به روند فراگیری و یادگیری خشونت با مشاهده و تقلید تأکید می کند (Bndura, 1975).

نظریه ناکامی - پرخاشگری بر این مبنا است که ناکامی، به خصوص زمانی که رفتار در جهت رسیدن به هدف نباشد، باعث ایجاد انگیزه (تحریکی) می گردد که هدف آن صدمه زدن به افراد یا اشیای دیگر است. در این صورت شرایط محیط خاص علاوه بر نظریه های مذکور مطالعات متعددی در مورد میزان و علل خشونت مردان علیه زنان انجام شده است. افرادی که خود در زندگی شخصی قربانی خشونت خانوادگی بوده اند و یا حتی شاهد رفتار خشن اعضای خانواده نسبت به یکدیگر بوده اند، در رابطه با دیگران دارای مشکلات متعددی هستند و در بعد فردی این افراد بیشتر از دیگران تمایل به استفاده از مواد مخدر و پرخاشگری دارند و از کارایی پایینی در محیط های کاری برخوردارند. و در بعد اجتماعی، این افراد قادر به برقراری رابطه سالم با دیگران نیستند.

خانواده هایی که در آنها خشونت رواج داشته است، با توجه به عواملی مانند مواد، در آمد و نوع شغل تفاوت های فراوانی داشتند.

از دیگر عواملی که در ایجاد خشونت دخالت دارند می توان به نگرش های اجتماعی در مورد خشونت، نگرش نسبت به زنان، نگرش نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده و ناتوانی سازمان های رسمی برای کمک رسانی، ساختار مردانه سازمان های رسمی، نبود حمایت های اقتصادی، اجتماعی و ناآگاهی زنان از امکانات و اشاره کرد. همچنین عواملی چون بی توجهی به عواطف زن، افراط در سیگار کشیدن و مصرف مشروبات الکلی، نادیده گرفتن دیدگاه های زن و برخورد با زن به عنوان یک موجود حقیر و نادان، غفلت از زن، بی فکری و مسخره نمودن زن، نزدیکی اجباری و یا در خواست زیاده از آنان با خشونت مردان مرتبط است.

تغییرپذیری نقش و منابع قدرت در خانواده که عموماً با ایجاد زمینه های شغلی و تحصیلی برای زنان به وجود می آید، از دیگر عواملی است که به خشونت علیه زنان منجر می شود. این بحث، نظریه منابع [resource theory] را به میان می آورد. ویلیام گود [Good] نخستین کسی بود که نظریه منابع را درباره خشونت مطرح کرد. بنا بر نظریه ویلیام گود، نظام خانواده، مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگری دارای نظامی اقتداری است و هر کس که به منابع مهم خانواده بیشتر از دیگران دسترسی دارد، می تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وا دارد.

از نظر او خانواده مانند هر نظام اجتماعی دیگری سلسله مراتبی از اقتدار دارد و هر کس به منابع مهم خانواده بیشتر از دیگران دسترسی داشته باشد، دیگر اعضا را به فعالیت برای اهداف خود مجبور می کند. براساس این نظریه، هر چه منابع در دسترس افراد بیشتر باشد، کمتر از دیگران به اعمال قدرت به روش خشونت فیزیکی دست می زند؛ زیرا منابع متعدد دیگری دارند که با آن قادر به اعمال قدرت هستند؛ اما

افرادی که رتبه پایین اقتصادی و اجتماعی دارند از زور بدنی استفاده می‌کنند؛ زیرا سایر منابع در اختیارشان، برای رسیدن به اهدافشان ناکافی است (Bushman, 2004: 27-54 & Hoffman et al., 1994: 131-146, Anderson). براساس این نظریه، یک رابطه آشکار بین قدرت و منابع در خانواده وجود دارد و قدرت، توانایی بالقوه یک عنصر برای نفوذ و تسلط بر رفتار دیگری تعریف می‌شود (حضور، ۱۳۸۵: ۸۲). صاحب نظران نظریه فمینیستی معتقدند که خشونت در درون خانواده بیشتر اوقات از جانب مردان علیه زنان و کودکان صورت می‌گیرد. آن‌ها معتقدند که دلایل اصلی خشونت، وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است.

دیدگاه فمینیستی [feminist theory] معتقد است خشونت علیه زنان به‌خصوص خشونت خانگی، ریشه در فرهنگ و ساختار سیاسی جامعه دارد که پدرسالاری را تشویق می‌کند و زنان در روابط صمیمی زیر سلطه مردان قرار می‌گیرند (et al., 2004: & Blanca). این دیدگاه، تسلط مرد و اجتماعی‌شدن برای استفاده از قدرت را منشأ خشونت می‌داند و بیان می‌کند خشونت خانگی نتایج پدرسالاری و تسلط مرد و نابرابری جنسی است (Zavala, 2007: 8).

نظریه های ساختار اجتماعی (تنش، تضاد) خشونت در خانواده را چنین تبیین می‌کنند که هر چه وقایع یا موقعیت های تنش آفرین که خانواده ها را تهدید می‌کنند، بیشتر باشد، احتمال بروز رفتار خشونت آمیز در آن خانواده بیشتر خواهد شد

خشونت علیه زنان از وضعیت فرودست آنها در رابطه با مردان و نظام خانوادگی پدرسالار ناشی می‌شود و تبیین آن در نظریه‌های یادگیری اجتماعی، ناسازگاری پایگاهی و تضاد منابع، تنها در چارچوب ساختارهای فرهنگی پدرسالار معنادار است؛ اما اگر ساختارهای اقتداری پدرسالارانه را به تعبیر فوکو (سلطه گفتمانی) بدانیم، این سلطه به‌ناچار با اشکال متعددی از مقاومت روبه‌رو می‌شود (ضمیران، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

پدرسالاری، یک صورت اجتماعی است و تقریباً در سراسر جهان وجود دارد؛ زیرا مردان بیشترین منابع قدرت مادی و جسمانی را برای اعمال نظارت بر زنان بسیج می‌کنند و هنگامی که این قدرت مادی و جسمانی حاکم باشد منابع دیگر قدرت، مانند قدرت عقیدتی، حقوقی و عاطفی نیز به کار برده می‌شوند. خشونت جسمانی آخرین حربه دفاع از پدرسالاری است که در روابط بین اشخاص و گروه‌ها برای حفاظت از پدرسالاری در برابر مقاومت فردی و گروهی زنان غالباً به کار برده می‌شود (ریترز، ۱۳۸۳: ۴۸۸ - ۴۹۱). درهرحال خشونت خانگی ازجمله عواملی است که احساس امنیت زنان را در محیط خانه در معرض خطر قرار می‌دهد. از آنجایی که همواره خانواده به‌منزله پناهگاهی مقدس برای آسایش خاطر و آرامش انسان تلقی می‌شود، خشونت خانگی از نظر لغوی با چنین مفهومی از خانواده همخوانی ندارد؛ زیرا خشونت، تصویر آرام خانه و امنیت به‌دست‌آمده از خویشاوندی را در هم می‌شکند (آبوت و والاس، ۱۳۹۱: ۲۳۹-۲۴۲).

دوبوار [De Beauvoir]، جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی را عامل تداوم سلطه مرد بر زن می‌داند. به اعتقاد وی، اگر دخترچه‌ها از ابتدا با همان توقعات، پاداش‌ها، سختگیری‌ها و آزادی‌هایی تربیت می‌شدند که برادرانشان تربیت شدند، شخصیت دختران و زنان، بسیار متفاوت با الگوهای نابرابر کنونی شکل می‌گرفت (بستان، ۱۳۸۲: ۱۱). رفتار والدین با فرزندان باعث می‌شود ویژگی‌هایی مانند پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکال به نفس و استقلال از پسر بیشتر انتظار برود؛ همچنین بیشتر به آنها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض از دختر انتظار می‌رود که سازش کند، صلح‌جو باشد، اختلافات را با صحبت حل و فصل کند، جنگ و جدال نکند، مراقبت‌کننده و مهربان باشد (راس، ۱۳۷۵: ۲۷۵)؛ بنابراین، جامعه‌پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری و تداوم‌بخشیدن به آن در نسل‌های آینده، در حکم بسترهای نابرابر جنسیتی شناخته می‌شود (آبوت و والاس، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

گیدنز، امنیت را چنین تعریف می‌کند: امنیت، موقعیتی است که در آن با یک‌رشته خطرهای خاص مقابله شده یا به حداقل رسانده شده است. یکی از مفهوم‌سازی‌هایی که در حوزه امنیت انجام شده، تقسیم‌بندی چهاربعدی چلبی از امنیت است. او معتقد است چهار علقه افضل و عام برای انسان وجود دارد که آنها از هم تفکیک می‌شوند: علقه شناختی، علقه مادی، علقه اجتماعی و علقه امنیتی (طاهری و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۴). در علقه امنیتی، انسان موجودی هدفمند و بالقوه مضطرب است و برای حفظ آرامش و صیانت خود در ارتباط با محیط‌های اثباتی و اجتماعی، درصدد تحقق اهداف خود است. برای علقه امنیتی چهار بعد اساسی در نظر گرفته شده است که عبارتند از: امنیت مالی، جانی، گروهی و فکری (شیخی و همکاران، ۱۳۹۰: ۴۵-۴۴). گیدنز در بحث امنیت، به مفهوم امنیت وجودی اشاره می‌کند. امنیت وجودی عبارت است از «ایمن‌بودن، یعنی در اختیار داشتن پاسخ‌هایی در سطح ناخودآگاه و خودآگاهی عملی برای بعضی پرسش‌های وجودی بنیادین که همه آدمیان طی عمر خود به‌نحوی مطرح کرده‌اند. به عبارت دیگر این اصطلاح به اطمینانی برمی‌گردد که بیشتر آدم‌ها به تداوم تشخیص هویت خود و دوام محیط‌های اجتماعی و مادی کنش در اطراف خود دارند» (گیدنز، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۱).

وی بیان می‌کند که ما برای زیستن و گذراندن عمر خود معمولاً مسائل و موضوعاتی را مسلم و قطعی می‌پنداریم که بر اساس قرن‌ها جستجو و تعمق متفکران و فیلسوفان در برابر نگاه‌های شکاکانه تاب نخواهد آورد و طراوت و اصالت خود را از دست خواهد داد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۶۱-۶۲). باتوجه به این امر، امنیت وجودی که با اعتماد به تعاریفی از زندگی به دست آمده است و هویت و هستی انسان بر مبنای آن سامان می‌گیرد، امنیتی درونی و روانی است. به اعتقاد گیدنز، امنیت وجودی در خانواده پایه‌ریزی شده است و برپایه اعتماد بنیادی استحکام می‌یابد که منشأ آن لطف و محبت بی‌دریغ والدین به‌ویژه مادر است. او وجود خانواده را برای سامان بخشی به امنیت وجودی کودک لازم می‌داند ولی شرط کافی نمی‌داند؛ چنانکه از ارتباط ناب برای برخورداری از روابط گرم و عاطفی در سایر مراحل زندگی انسان یاد می‌کند و آن را شرط کافی برای امنیت وجودی می‌داند؛ بنابراین، انسان در تمام مراحل زندگی در پی تکوین امنیت وجودی خویش است و این امر از بدو تولد با خانواده و سپس دوستان ادامه می‌یابد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۵۳-۵۲). احساس امنیت فردی، یک نوع احساس حمایت اجتماعی را به وجود می‌آورد. از این‌رو، انسان‌هایی که از لحاظ فردی و اجتماعی احساس امنیت می‌کنند، با آرامش خاطر اهداف خود را دنبال کرده‌اند و امکان موفقیت آنها افزایش می‌یابد. براساس متغیرهای انتخاب‌شده از نظریه‌های بالا و باتوجه به ماهیت موضوع، برای ساختن چارچوب نظری تحقیق از الگوی ترکیبی نظریه‌های منابع، یادگیری اجتماعی، جامعه‌پذیری جنسیتی، نظریه‌های فمینیستی و نظریه‌هایی درباره امنیت از دیدگاه گیدنز، بهره گرفته شده است. الگوی نظری تحقیق به شرح زیر ارائه می‌شود.

بین انواع احساس امنیت، جانی، مالی و هویتی که برای زنان در نظر گرفته می‌شود، زنان احساس امنیت هویتی کمتری نسبت به سایر ابعاد احساس امنیت دارند. ولی در برخورداری از امنیت مالی و جانی احساس می‌شود شرایط بهتری برای آنها برقرار است. در زمینه احساس امنیت در محیط خانواده، تحقیقی انجام نشده است، به‌جز تحقیق ساروخانی و نویدنیا (۱۳۸۵) که البته این پژوهشگران، امنیت اجتماعی خانواده را باتوجه به عوامل اثرگذار بر آن بررسی کرده‌اند؛ بنابراین، یافته‌ها یکدیگر را پوشش نمی‌دهند. براساس نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی، فرایند جامعه‌پذیری در خانواده، گرایش‌های جنسیت زن و مرد را درونی کرده است و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود؛ زیرا معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع و عاطفی و از مردان تصویری مستقل، توانا و مصمم رسم کرده است. همچنین نظریه پدرسالاری، هویت مردانه (همان خشونت‌ورزی) را ستایش می‌کند و به کسانی که نقش مردانه اعمال می‌کنند و به آن احترام می‌گذارند، قدرت و امتیاز می‌بخشد و این امر را نهادینه می‌کند که فرمان‌دادن و در صورت اقتضا درجاتی از خشونت مرد، طبیعی و متعارف تلقی می‌شود و از زن، فرمان‌برداری و تمکین انتظار می‌رود. اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور از جمله رفت‌وآمد و کردار زن، نماد حفظ کیان خانواده، جامعه، ارزش‌ها و قواعد آن شناخته می‌شود.

براساس نظریه یادگیری اجتماعی، بیشتر رفتارهای انسان با مشاهده و در خلال فرایند الگوسازی فراگرفته می‌شوند. باتوجه به این دیدگاه، پدیده یادگیری اجتماعی، بیشتر ناشی از تجاربی است که با مشاهده رفتار فرد دیگر و پیامدهای آن شکل می‌گیرد. به اعتقاد باندورا، فرزندان از والدین خود یاد می‌گیرند که چگونه خشونت بورزند.

براساس نظریه انتقال بین نسلی نیز که برپایه نظریه یادگیری اجتماعی استوار است، افرادی که در خردسالی خشونت را در خانواده تجربه می‌کنند یا شاهد آن هستند، به احتمال زیاد در بزرگسالی آن را به کار خواهند گرفت. نظریه پدرسالاری، هویت مردانه (همان خشونت‌ورزی) را ستایش می‌کند و به کسانی که نقش مردانه اعمال می‌کنند و به آن احترام می‌گذارند، قدرت و امتیاز می‌بخشد و این امر را نهادینه می‌کند که فرمان‌دادن و در صورت اقتضا درجاتی از خشونت مرد، طبیعی و متعارف تلقی می‌شود و از زن، فرمان‌برداری و تمکین انتظار می‌رود. اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور از جمله رفت‌وآمد و کردار زن، نماد حفظ کیان خانواده، جامعه، ارزش‌ها و قواعد آن است؛ براساس نظریه گود، رابطه آشکار بین قدرت و منابع در خانواده وجود دارد و قدرت، توانایی بالقوه یک عنصر برای نفوذ و تسلط بر رفتار دیگری تعریف می‌شود؛ همان‌طور که سطح پایگاه اقتصادی و اجتماعی زنان (تحصیلات، شغل و درآمد) بر میزان خشونت علیه آنها تأثیر دارد. یافته‌های تحقیق درخشان‌پور و همکاران (۱۳۹۳)، یکی از دو عامل مهم اثرگذار بر خشونت علیه زنان را تحصیلات آنها بیان کرده است پایگاه اجتماعی بر خشونت علیه زنان تأثیر داشته است. نظریه‌های فمینیستی پدرسالاری نشان می‌دهد که نظریه یادگیری اجتماعی و سایر نظریه‌های به‌کاررفته، به‌تنهایی قادر به تبیین خشونت علیه زنان نیستند؛ یعنی اگر یادگیری الگوهای خشونت علیه زنان در خانواده اتفاق بیفتد و نابرابری و تضاد منابع سبب بروز خشونت شود، ریشه اصلی در عوامل ساختاری و سلطه فرهنگ پدرسالاری است و رویکرد جامعه‌شناختی برای تبیین مسئله خشونت علیه زنان، بدون توجه به این عامل ساختاری که در ساخت خانواده انعکاس دارد، پاسخی قانع‌کننده‌ای برای آن نمی‌یابد. خشونت علیه زنان، تأیید نوع خاصی از نظم اجتماعی و ناشی از باوری اجتماعی و

فرهنگی است که زنان را کم‌اهمیت‌تر از مردان تلقی می‌کنند و آنها را شایسته احترام نمی‌دانند و معتقدند چنانچه در این نظم، زنان چالشی ایجاد کنند، باید با خشونت با آنها برخورد شود (یزدخواستی و شیر، ۱۳۸۸: ۷۶).

همچنین تأثیر میزان خشونت در زنان بر احساس امنیت جانی، مالی و هویتی آنها باتوجه به بالابودن میزان خشونت علیه زنان و پایین بودن احساس امنیت آنها، به طوری که با افزایش هر یک از انواع خشونت علیه زنان، میزان احساس امنیت جانی، مالی و هویتی آنها کاهش می‌یابد. خانواده از جمله نهادهای اجتماعی است که در پیدایش یا زوال امنیت نقش دارد؛ زیرا احساس امنیت فردی، در دوران کودکی شکل می‌گیرد و زمینه رشد اجتماعی را فراهم می‌کند و باعث می‌شود فرد در آینده در برخورد با پدیده‌های اجتماعی با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عمل کند. متأسفانه، سخن گفتن از مسائل جنسی در فرهنگ ما مذموم است و راوی، فردی بیمار و منحرف محسوب می‌شود. دختران ما با ناآگاهی نسبت به این مسأله، وارد زندگی زناشویی می‌شوند. تأکید بر حجب و حیا، بسیاری از زنان را وادار کرده است حتی در خصوصی‌ترین مکان با همسرشان، خواسته‌ها و رفتار موردپسند خود را بیان نکنند. همین امر و بسیاری تابوهای دیگر نقش بسته در ذهن آنها، رابطه زناشویی را به رابطه یک‌طرفه و توأم با خشونت تبدیل می‌کند و باعث سردمزاجی زن و نارضایتی مرد از زندگی زناشویی می‌شود که در قالب بداخلاقی، تندمزاجی، بهانه‌گیری و انواع خشونت علیه زنان نمود می‌یابد و درنهایت به جدایی و طلاق می‌انجامد. این امر، اگر در برخی خانواده‌ها به طلاق منجر نشود، بروندهای دیگری از جمله بروز انواع انحرافات اجتماعی و اخلاقی را به دنبال خواهد داشت. نتایج به دست آمده از این پژوهش ممکن است در ارتقا و بهبود وضعیت زنان خشونت‌دیده مؤثر باشد و برای مجریان و متصدیان برنامه‌ریزی اجتماعی نیز اهمیت و فواید چشم‌گیری داشته باشد. باتوجه به نتایج تحقیق حاضر، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

افزایش سطح تحصیلات و آگاهی خانواده‌ها به‌ویژه تحصیلات زنان

زمینه‌سازی هرچه بیشتر بسترهای مشارکت زنان در فعالیتهای اجتماعی - اقتصادی

تلاش برای ارتقای برابری جنسیتی [gender equity] در خانواده‌ها و جامعه

آگاهی زوجین نسبت به حقوق همدیگر

ایجاد فرصت‌های شغلی و توانمندسازی بیشتر زنان برای بهترشدن سطح زندگی و رفاه آنها، زیرا تازمانی که زنان وابستگی اقتصادی به مردان داشته باشند و ارزش‌های اجتماعی‌شان فقط از نقش‌های مادری و همسری کسب شود، هرگز از خشونت‌رهایی نمی‌یابند.

همچنین برای پژوهش‌های آینده پیشنهاد می‌شود:

پرسش‌نامه‌ای استاندارد، مناسب فرهنگ‌های مختلف طراحی شود و تعاریف مشخص از رفتارهای مرتبط با هر نوع خشونت ارائه شود.

همچنین انجام مطالعات بیشتر درباره تفاوت‌های قومیتی، طراحی مطالعات مبتنی بر جمعیت و برنامه‌ریزی برای آموزش پیشنهاد می‌شود.

گسترش دادن فرهنگ گفتگو، مذاکره، مشورت و هم‌فکری بین اعضای خانواده (به‌ویژه زن و شوهر). به نظر می‌رسد این فرهنگ بین خانواده‌ها در کنار سایر اقدامات آموزشی مستمر قادر است در ساختارهای اجتماعی، قوانین، آداب و رسوم، باورها و نگرش‌های اجتماعی رخنه کند که از اقتدار و نابرابری اعضا حمایت می‌کنند و به‌طور متقابل با اصلاح و تغییر این ساختارها شاهد اصلاح فضای درون خانواده‌ها نیز خواهیم شد.

آبوت، پ. و کلو، و. (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه: منیژه نجم عراقی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.

ارجمندسیاه‌پوش، ا. و عجم‌دشتی‌نژاد، ف. (۱۳۸۹). «بررسی عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر خشونت علیه زنان در شهر اهواز»، *مجله تخصصی جامعه‌شناسی*، س ۱، ش ۳، ص ۹۱-۱۱۸.

اعزازی، ش. (۱۳۸۳). *خشونت خانوادگی یا زنان کتک‌خورده*، تهران: نشر سالی.

- اعزازی، ش. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- آقابیلگویی، ع. و آقاخانی، ک. (۱۳۸۳). «بررسی پدیده همسرآزاری در شهر تهران سال ۱۳۷۹»، *مجموعه مقالات آسیب‌های اجتماعی*، تهران: انتشارات آگاه.
- باندورا، آ. (۱۳۷۲). *نظریه‌های یادگیری*، ترجمه: فرهاد ماهر، شیراز: نشر راهگشا.
- بستان، ح. (۱۳۸۲). «نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم»، ناشر: پژوهشکده حوزه‌و دانشگاه قم.
- چلبی، م. (۱۳۷۵). *جامعه‌شناسی نظم*، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- حضور، ک. (۱۳۸۵). «بررسی وضعیت زنان خشونت دیده قبل و بعد از طرح شکایت در کلانتری»، *فصلنامه مطالعات امنیت اجتماعی*، س ۳، ش ۸ و ۹، ص ۷۵-۹۴.
- خلیلی، ر. (۱۳۸۱). «مهاجرت نخبگان، پدیده‌ای اجتماعی یا موضوع امنیت ملی، تهران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، س ۵، ش ۲، ص ۴۴۱-۴۲۱.
- درخشان‌پور، ف؛ محبوبی، ح. و کشاورزی، س. (۱۳۹۳). «شیوع خشونت خانگی علیه زنان در بندرعباس»، *مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی گرگان*، دوره ۱۶، ش ۱(۴۹)، ص ۱۲۶-۱۳۱.
- رأس، آ. (۱۳۷۵). *روان‌شناسی شخصیت*، ترجمه: سیاوش جمال فر، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- روی، م. (۱۳۷۷). *زنان کتک‌خورده: روان‌شناسی خشونت در خانواده*، ترجمه: مهدی قراچه داغی، چاپ اول، تهران: نشر علمی.
- ریتزر، ج. (۱۳۸۳). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ هشتم.
- ساروخانی، ب. (۱۳۷۵). *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: انتشارات سروش.
- ساروخانی، ب. و نویدنیا، م. (۱۳۸۵). «امنیت اجتماعی خانواده و محل سکونت در تهران»، *فصلنامه علمی و پژوهشی رفاه اجتماعی*، س ۶، ش ۲۲، ص ۸۷-۱۰۶.
- شیخی، م؛ کمالی، ا. و جهان‌آرای، ث. (۱۳۹۰). *بررسی رابطه سرمایه اجتماعی با احساس امنیت اجتماعی در میان مادران کودکان کم‌توان ذهنی آموزش‌پذیر شهرستان اسلام‌شهر*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، رشته پژوهش علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد دانشگاه الزهرا.
- صداقتی‌فرد، م؛ پیرخائفی، ع. و قاسمی، م. (۱۳۹۲). *بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان در خانواده (با تأکید بر نقش نظام اقتصادی در خانواده)*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، رشته جامعه‌شناسی.
- ضمیران، م. (۱۳۸۷). *میشل فوکو، دانش و قدرت*، تهران: نشر هرمز.
- طاهری، ش. (۱۳۹۱). «بررسی میزان و کیفیت خشونت فیزیکی علیه در خانواده، شهرستان خدابنده»، *مجله زن و پژوهش (دفتر امور بانوان وزارت کشور)*، ص ۷۶-۶۹.
- علیوردی‌نیا، ا؛ ریاحی، م. و اسفندیاری، ف. (۱۳۸۹). «تبیین نگرش دانشجویان دختر نسبت به خشونت علیه زنان، آزمون تجربی دیدگاه یادگیری اجتماعی»، *مجله مسائل اجتماعی ایران*، س ۱، ش ۱، ص ۱۰۳-۱۳۱.
- کاپلان، س. (۱۳۷۹). *خلاصه روان‌پزشکی*، ترجمه: نصرت اله پور افکاری، جلد دوم، تهران: انتشارات شهراب.
- کار، م. (۱۳۸۱). *پژوهش درباره خشونت علیه زنان در ایران*، تهران: نشر روشنگران.
- کلامی، ف. (۱۳۷۸). *بررسی عوامل مؤثر در زن‌آزاری در یکصد مورد مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی تبریز*، پایان‌نامه دکتریدانشگاه علوم پزشکی تبریز.

- گیدنز، آ. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸). *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- محمدی، ف. و میرزایی، ر. (۱۳۹۱). «بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان (مطالعه موردی شهرستان روانسر)»، *مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ششم، ش ۱، ص ۱-۲۹.
- مجمع عمومی ملل متحد، قطعنامه ۱۰۴/۴۸، مورخ ۲۳ فوریه. (۱۹۹۳). *اعلامیه لغو خشونت علیه زنان*.
- نازپرور، ب. (۱۳۷۶). *بررسی موارد زن آزاری فیزیکی در مراکز پزشکی قانونی*، رساله دکتری پزشکی قانونی، دانشگاه علوم پزشکی تهران.
- نوابی‌نژاد، ش. (۱۳۹۴). *نشست تخصصی خشونت خانگی در پژوهشگاه علوم انسانی، خبرگزاری دانشجویان ایران*، <http://isna.ir/fa/print/94091710274>. (دسترسی به سایت ۱۷ آذرماه، ساعت ۱۲:۴۲).
- نهلوندی، م. (۱۳۸۶). «پژوه کیفی در باب خشونت علیه زنان»، *مجموعه مقالات همایش زن و پژوهش*، تهران: دانشگاه تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات زنان.
- یزدخواستی، ب. و شیر، ح. (۱۳۸۷). «ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان»، *فصلنامه مطالعات زنان*، س ۶، ش ۳، ص ۵۵-۷۹.
- American Psychological Association. (1996) "Violence and the Family: Report of the American Psychological Association Presidential Task Force on Violence and the Family P. 10. *Annals of Epidemiology*, 12(7): 525.
- Anderson CA Bushman, B.J. (2004) "Human aggression", *Annual Review of Psychology*, 53:27-51.
- Bandura, A. (1975) "*Social Learning Theory*", New York: General Learning Press.
- Blanca, M. & Bonnie, E. (2004) "Lifetime abuse and Mental Health Distress among English-Speaking Latinas". *Affilia Fall*, 19:239-256.
- Good, W.J. (1989) *The family*, second edition, Newdeih, Prentice hall of India.
- Good, W.J. (1971) "Force and Violence in the Family". *Journal of Marriage and Family*, 3(4): 29.
- Hoffman, K. L. Demo, D. H. Edward, J.N. (1994) "Physical Wife Abuse in Non- Western Society: An Integrated the Oretical Approach, *Journal of Marriage and the Family*, 56: 131-146.
- Kelmendi, K. (2015) "Domestic Violence Against Women in Kosovo. (Aqualitative Study of Women,s Experiences)", *Journal Interpers Violevce*, 30(4): 680 -702.
- Kim, J. Y. Sehun, Oh. & Nam, S.I. (2009) "The Incidence and Impact of Family Violence on Mental Health among South Korean Women". *Korean Journal of Social Welfare*, 24:193-202.
- Krause, Kathleen, H. Robert, G. Vander end, K. & Yount, K. (2015) "Why Do Women Justify Violence against Wives More Often than Do Men in Vietnam?", *Journal Interpers Violene*, 6:3150-3173.
- Sheldon, J. P. & Parent, S.L. (2002) "Clergy Attituds and Attribution of Balm Toward Femal Rape Victims", *Violence Against Women*, 8:233-256.
- Song, H. & Gnawali, SH. & Atteraya, M. (2015) "Factors Associated with Intimate Partner Violence against Married Women in Nepal", *Journal Interpers Violence*, 30(7):1226- 1246.
- Swan, S. C. & Sullivan, T. P. (2009) "The Resource Utilozation of Women Whouse Violence Inintimate Relationship", *Journal of Interpersonal Violence*, 24:940-958.
- Vander Ende, K. E. Sibley, L. M. Cheong, Y. F. Naved, R. T. & Yount, K. M. (2015) "Community Economic Status and Intimate Partner Violence Against Women in Bangladesh Compositional or Contextual Effects?", *Violence Against Women*, 21(6): 679-699.
- Zavala, E. (2007) *Non physical intimate partner violence emotional abuse and controlling behavior against women*. M.A. Dissertation. Department of Sociology, Anthropology and Social Work. College of Art and Sciences. The University of Texas at E paso.

